

فراتر از رنگ‌ها و مرزها

پس از گسترش انقلاب ارتباطات، به‌ویژه پیشرفت روزافزون پدیده مجازی‌سازی و امکان‌های جدید برای ارتباطات و پیوندهای انسانی، نخستین امری که در این میان - همان‌گونه که در گذشته نیز بوده- به‌عنوان چاشنی این ارتباطات عمل کرده، فرهنگ بوده است.



پس از گسترش انقلاب ارتباطات، به‌ویژه پیشرفت روزافزون پدیده مجازی‌سازی و امکان‌های جدید برای ارتباطات و پیوندهای انسانی، نخستین امری که در این میان - همان‌گونه که در گذشته نیز بوده- به‌عنوان چاشنی این ارتباطات عمل کرده، فرهنگ بوده است.

این مسئله همه فرهنگ‌ها را از گذشته‌های دور تاکنون در پیوند و تعاطی نزدیکی قرار داده است. این امر، به نوبه‌خود به امر دیگری دامن زده که تاکنون در زندگی بشر مطرح نبوده است؛ به این معنا که ارتباطات بینا فرهنگی در فضای جهانی شده، به یک فرهنگ جهانی نیز انجامیده است. اما به موازات این مسئله، فرهنگ‌ها در پی تمایز بخشی و فردیت‌یابی نیز هستند و در واقع وجود همین دیالکتیک پیوند و گسست‌های فرهنگی در عصر حاضر است که جهانی شدن را حامل بعدی متناقض ساخته است. از سوی دیگر، از قضا وجود همین پارادوکس، منتقدان و مخالفان جهانی شدن را در برابر هم قرار داده است. امروزه در زمینه فرهنگ و جهانی شدن به کتب زیادی از متخصصان گوناگون برمی‌خوریم که ابعاد ژرف‌تری به موضوع داده‌اند. در آنچه از پی می‌آید، تلاش شده تا مهم‌ترین این دیدگاه‌ها به بحث گذاشته شود و آرای مخالفان و موافقان این روند تشریح شده است.

توجه و نگرش به مسائل جدید جهان، از جمله جهانی شدن، نیازمند بررسی جایگاه و چگونگی تحول و تطور آن در عرصه جدید جهانی است. در حال حاضر در جامعه‌شناسی و در نظریه اجتماعی معاصر، شاهد نگاهی تازه به مسئله فرهنگ در مسائل جهانی و نیز اهمیت جوهری فرهنگ هستیم، تا آنجا که فرهنگ نه تنها به منزله موضوع مطالعات تخصصی، بلکه به مثابه یک متغیر مستقل مورد توجه جامعه‌شناسان قرار گرفته است. از نیمه دوم دهه 1960 میلادی در دانشگاه‌های غربی به نحو فزاینده‌ای به فرهنگ توجه نشان داده شد. این توجه، ناشی از تداوم و گسترش سرمایه‌داری و معضل حاصل از آن برای نظریه‌های مارکسیستی بوده است. بنا بر بیشتر نظریه‌های مارکسیستی مربوط به قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، سرمایه‌داری باید زیر سنگینی بار اقتصاد خود فرو ریزد، لذا تداوم آن را باید عوامل غیراقتصادی توضیح دهد. از این‌رو فرهنگ و در مفهوم محدودتر همان ایدئولوژی غالب ناسیونالیسم و قوم‌گرایی برای تبیین این معضل طرح شدند.

از دیدگاه هلد و مک گرو جهانی‌شدن یعنی افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابلی که فراتر از دولت‌ها، دامن می‌گستراند و نظام جدید جهانی را می‌سازد. مفهوم جهانی شدن که از اوایل دهه 1980 میلادی به یکی از رایج‌ترین و پراستفاده‌ترین مفاهیم علوم انسانی تبدیل شد، در دهه بعد یعنی دهه 1990 میلادی، ظهور و بروز ملموس و عینی‌تری پیدا کرد. جهان‌شمولی و فراگیر بودن این پدیده و تأثیرگذاری گریزناپذیر آن بر تمام کشورهای جهان و رواج چشمگیر این واژه در قلمرو علم و سیاست، باعث شده تا اندیشمندان و صاحب‌نظران جنبه‌های مختلف و زوایای گوناگون این مفهوم را مورد بررسی قرار دهند. جهانی شدن فرایندی است که به موجب آن دولت‌های مختلف جهان، به یکدیگر نزدیک و وابسته می‌شوند. این موج تازه به وسیله رسانه‌های پیشرفته، همه مرزهای جغرافیایی، تاریخی، مذهبی و ملی را می‌پیماید و زندگی فردی و اجتماعی ملت‌های جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. روند جهانی شدن در حال صیقل دادن به مرزهای دولت ملی است و دولت‌های ملی ویژگی‌های تعریف شده خود را از دست می‌دهند. با کم شدن نیروی دولت‌های ملی، همچنین تأثیرات خارجی بر برنامه‌ریزی‌های فرهنگی کشور افزایش می‌یابد. در شرایط موجود نه می‌توان از وجود دولت‌های کاملاً ملی و نه از وجود دنیایی یکپارچه سخن به میان آورد.

جهانی شدن فرهنگ

در دهه‌های پایانی قرن بیستم، شاهد برجسته شدن فرهنگ بوده‌ایم. یکی از چالش‌برانگیزترین جنبه‌های جهانی شدن جنبه فرهنگی آن است. برخی یکی شدن فرهنگ ملت‌ها را حاصل پیشرفت‌های عظیم در فناوری ارتباطات، تبادل اطلاعات و نفوذ و گسترش شبکه‌های رایانه‌ای و ماهواره‌ای دانسته و آن را یکی از جنبه‌های مثبت پدیده جهانی‌شدن تلقی می‌کنند.

جهانی شدن فرهنگی عبارت است از شکل‌گیری و گسترش فرهنگی خاص در عرصه جهانی. این فرایند موجی از همگونی فرهنگی را در جهان پدید می‌آورد و ویژگی‌های منحصر به فرد فرهنگی را به چالش می‌کشاند. یک برداشت رایج و آشنا از جهانی شدن فرهنگ غربی همان امپریالیسم فرهنگی است. براساس این دیدگاه، جهانی شدن عبارت است از اراده معطوف به همگون‌سازی فرهنگی جهان و به عبارت دیگر غربی کردن جهان. در این میان آنتونی گیدنز اعتقاد دارد که معنای جهانی شدن این نیست که جامعه جهانی در حال یکپارچه شدن است، بر عکس، این پدیده در برخی ابعاد با تفرق و از هم گسیختگی روبه‌رو است تا اتحاد و یکپارچگی. به عبارت دیگر،

فرایند جهانی شدن، فرایندی همگن‌ساز نیست، بلکه فرایندی تفکیک‌ساز است و نیز همه چیز را به صورت یکدست توسعه نمی‌دهد و پیامدهای آن به هیچ‌وجه خطرناک نبوده و از آنها گریزی نیست.

عوامل تأثیرگذار بر فرهنگ جوامع

از میان عوامل زیرساختی که باعث تغییر فرهنگ‌ها می‌شود می‌توان 3 نمونه زیر را برشمرد: نوگرایی و نوآوری: هر جامعه‌ای طبیعتاً دارای فرهنگ‌های قدیمی و کهنه‌ای است که از سوی بسیاری از نسل‌های جوان آن جامعه پذیرفتنی نیست لذا وقتی فرهنگی از جامعه‌ای دیگر وارد می‌شود، هر چند آن فرهنگ در جامعه خود قدیمی باشد، باز هم در جامعه مقصد با روی باز پذیرفته می‌شود.

پذیرش اجتماعی: میزان مقبولیتی که یک فرهنگ وارداتی با یک فرهنگ داخلی در میان مردم یک جامعه دارد، در کارکرد آن فرهنگ بسیار مؤثر است. وقتی در یک جامعه، فرهنگ‌های خودی در بین مردم جانیافته باشد و دسته‌بندی مناسبی در زمینه پذیرش فرهنگ‌های خودی در بین اقشار جامعه و به‌ویژه جوانان انجام نشده باشد پذیرش فرهنگ بیگانه امری طبیعی خواهد بود.

تلفیق و انتخاب: نظریه‌ای که اکنون درباره جهانی شدن و فرهنگ در جهان و به‌خصوص در اروپا حاکم بوده این است که فرهنگی که در جهانی شدن فراگیر خواهد شد فرهنگ غرب و اروپاست که بر این اساس تمامی مردم جهان، دارای یک فرهنگ، یک زبان و یک نوع سلیقه در مورد لباس و غذا خواهند بود.

واکنش‌های فرهنگی به جهانی‌شدن

نوع واکنش فرهنگی به جهانی‌شدن، بستگی زیادی به غنای فرهنگ بومی و میزان اثرگذاری آن در هویت بخشی به افراد و سایر شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دارد و طیف گسترده‌ای از انفعال مطلق گرفته تا ستیزه‌جویی در مقابل جهانی شدن فرهنگ بروز می‌یابد.

بر این اساس 3 نوع واکنش قابل تصور هستند که در ادامه می‌آیند.

خاص‌گرایی فرهنگی: برخی نظریه‌پردازان مدعی هستند که واکنش فرهنگی در برابر فرایند جهانی شدن، در بیشتر موارد با مقاومت و حتی مقابله‌ای پرتنش همراه است که معمولاً در قالب توسل به عناصر هویت بخش زبانی، دینی، قومی و نژادی نمود می‌یابد. به بیان دیگر فرایند جهانی شدن در عین حال که جنبه‌هایی از زندگی در دنیای مدرن را یکدست می‌کند تفاوت‌های فرهنگی و هویتی را نیز تقویت و احیا می‌کند.

از این‌رو منتقدین، جهانی شدن را آغاز عصری جدید می‌دانند که با فرهنگی شدن زندگی و برجسته شدن هویت‌های گوناگون اجتماعی همراه است. مدافعان تجدد هم در قالب مفاهیمی مانند ضدیت با دموکراسی، احیای قبیله‌گری و بنیادگرایی به این واقعیت اعتراف می‌کنند.

آمیزش و تحول فرهنگی: این نوع واکنش که معمولاً تحت عناوینی مانند روش پیوندی تحولی و غیردفاعی توصیف می‌شود بر این نکته دلالت دارد که نمی‌توان گفت در عصر جهانی شدن، فرهنگ‌ها یا باید به خلوص و ریشه خود توسل جویند یا ادغام شوند. به عبارت دیگر دنیای پیچیده و متنوع فرهنگی صرفاً عرصه تسلیم یا ستیز نیست، بلکه آنها می‌توانند با تحول یافتن و آمیزش با فرهنگ و هویت‌های دیگر به حیات خود ادامه دهند. در این رهیافت بر دادوستدهای بین فرهنگی و آمیزش فرهنگی برای ایجاد اشکال فرهنگی ترکیبی تأکید می‌شود.

همگونی فرهنگی: برخی نظریه‌پردازان عقیده دارند که فرایند جهانی شدن نوعی همگونی فرهنگی را همراه می‌آورد و این همگونی فرهنگی در مسلط و جهانگیر شدن تجدد یا فرهنگ و تمدن غربی نمود می‌یابد. برای نمونه نظریه‌پردازانی چون گیدنز و رابرتسون، جهانی شدن را گسترش تجدد از جامعه (غربی) به جهان و گسترش ویژگی‌های محوری تجدد در مقیاس جهانی می‌دانند. بنابراین همگونی فرهنگی عبارت است از نوعی انفعال و استحاله. در چنین واکنشی معمولاً فرهنگ‌ها در برابر جهانی شدن منفعل می‌شوند و حتی ضمن پذیرش فرهنگی که جهانی شدن اقتصادی حامل آن است ویژگی‌های خود را از دست می‌دهند.

به بیان دیگر برخی نظریه‌پردازان بر این باورند که جهانی شدن زیر سلطه نظام جهانی سرمایه‌داری و شرکت‌های قدرتمند چندملیتی قرار دارد و در حقیقت جهانی شدن اقتصاد، نوعی جهانی شدن فرهنگی را نیز به دنبال می‌آورد. این برداشت از جهانی شدن، همان نظریه امپریالیسم فرهنگی است و فرایند جهانی شدن را در خدمت گسترش نوعی فرهنگ مصرفی می‌داند.